

نهادند تا چاشت خردند آهوی آمد و نزدیک ایشان بیستاد روی بوی
کرد که علی بن حسین علی بن ابی طالب و مادر من فاطمه بنت رسول الله
بیا و با ما چاشت بخور آن آهوی آمد و با ایشان چیزی خورد چند کنگ
خواست پس یک سو رفت بعضی از غلامان وی گفتند که باز ویران
فرمود که ویرانها را خورم دادند آنها مرا بر نیندازدید گفتند نیندازیم
گفت من علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و مادر من فاطمه بنت رسول
الله است بیا و با ما چاشت خور آن آهوی آمد تا بر آن بیستاد
و با ایشان چیزی خوردن آغاز کرد یکی از آن جماعت دست بر پشت
وی نهاد و می بر مید علی بن حسین رضی الله عنهما با وی گفت براندازی
ز نهاد مرا هرگز دیگر با تو سخنی نخواهم گفت **وازا بچشم آنت**
کرد روی ناطق وی در راه گامی که وی رفت و در آنجا بایند قزاقان
و عصابوی نمود و گفت تیز تر برو و اگر نترس با این نازمان و عصاب
برغم آن شتر تیز رفتی گفت و بعد از آن دیگر گامی نگردد **وازا بچشم**
آنت که روزی با اصحاب خود در صحای ششم بود ناکاه
آهوی آمد و در برابر وی بیستاد و دست خود بر زمین زد و با یک
وی کرد حاضران گفتند یا این رسول الله این آهوی که می خورد
چی که مید غلامان تو شی دی روز پنجوار که نداشت و من از وی باز
ویرایش ننداده ام و در دل بعضی حاضران انگاری در آمد کسی را
بفرستاد تا آن قرشی را آورد فرمود که این آهوی از تو سگ است بکشد

دی روز

دی روز پنج ویر گفت و از آن وقت ویرایش ننداده اکنون از من در
می کند که از تو در خاتم پنج ویر بوی باز می تاثیر دهد و چون شیر
دهد بتو باز کرد آن قرشی پنج وی را حاضر کرد و ویرایش داد علی بن
الحسین رضی الله عنهما از آن قرشی در فرستاد که که آن آهوی پنج را
بوی بخشید بخشید علی بن الحسین نیز ویرایش بخشید با یک خورد و
خدا و با یک وی کرد گفتند یا این رسول الله وی چه می گوید فرمود که
شما را دعای کند وی گوید هر کجا که الله ضرا **وازا بچشم آنت**
که در شبی که وفات کرد فرزند خود هجده با قرآنت ای سپهر ای من
آب وضو مبارک آورد گفت آب دیگر مبارک درین آب جانوری مرده است
شب تاریک بود چراغ آورد و احتیاط کرد موشی در آن آب برده بود
آب دیگر آورد وضو ساخت و گفت ای فرزند امشب و عده من
رسیده است و ویرا وصیت کرد **وازا بچشم آنت** که ویرا ناطق
بود که چون بگر میرفت تا زبان را از پیش پلان وی می آویخت هیچ
حاجت بان نمی شد که ویرا بزند تا آن وقت که باز بیدینی رسید
چون وی وفات کرد آن ناطق بر قبر وی آمد و سین بر زمین نهاد
و ناله کرد نام محمد باقر رضی الله عنهما آمد و گفت بر خیز که خدای تعالی
برکت دنا دتر بر نخواست گفت ویرا بکند اید که می رود سه روز
آنجا بود بعد از آن **وازا بچشم آنت** که بعد از شعلایر
المؤمنین حسین رضی الله عنه محمد بن الحنفیه رضی الله عنهما پیش علی بن